

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سعید رهنما
۱۹ سپتمبر ۲۰۱۴

نوراز غزه و کرانه باختری: دو برخورد اسرائیل و دو حق انتخاب غم انگیز فلسطین



در گذشته دو منطقه غزه و کرانه باختری، بهرغم تفاوت‌های جغرافیایی، از نظر اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مشابه هم بودند. اما طی یک روند طولانی و زندگی تحت اشغالگران مختلف به‌تدریج از هم متمایز شدند.

مشابه، اما متفاوت

در دوران طولانی سلطه عثمانی، این دو منطقه و کل سرزمینی که فلسطین نام داشت، جوامعی روستائی و پیشاسرمایه‌داری با سطح نازلی از توسعه اقتصادی - اجتماعی، اما در حال تحول بودند. در دوران سی‌ساله قیمومیت انگلستان بعد از جنگ جهانی اول تا استقرار دولت اسرائیل، وجوه تشابه اقتصادی - اجتماعی این دو منطقه، بهرغم درجاتی از رشد سرمایه‌داری و تغییرات ساختاری و طبقاتی، کمابیش حفظ شد. حتی در آغاز بین اکثریت جمعیت عرب فلسطینی و اقلیت یهودیان منطقه، تفاوت چندانی وجود نداشت. هر چند که در این دوران به‌خاطر سیاست‌های کمتر خصمانه انگلیس نسبت به جامعه یهودی این سرزمین، و مهاجرت فزاینده بیش از چهارصد هزار یهودی اروپائی با سطح دانش و تخصص بالاتر، این توازن به زیان جامعه فلسطینی به هم خورد. بعد از نخستین جنگ اعراب و اسرائیل و استقرار دولت اسرائیل، دو منطقه غزه و کرانه باختری از سرزمین تحت قیمومیت انگلستان جدا شدند و تحت اشغال دو دولت عربی یعنی مصر و اردن درآمدند، و این سرآغازی بود که وجوه تمایز بین این دو منطقه را تشدید کرد.

غزه، که بخش وسیعی از سرزمین خود، از جمله زمین‌های کشاورزی و مراتع را که به اشغال اسرائیل در آمده، از دست داده بود، با موج عظیم پناهندگان فلسطینی که جمع‌شان تقریباً سه‌برابر جمعیت بومی غزه بود، روبه‌رو شد. رژیم مصر نیز که ارباب جدید غزه شده بود و قصد الحاق آن را نداشت، سیاست خصمانه‌ای را پی‌گیری می‌کرد، و از تماس مردمان باریکه غزه و پناهندگان با مصر جلوگیری می‌کرد. در واقع غزه در دوران اشغال مصر در محاصره بود. بعدها نیز که افسران جوان رژیم سلطنتی مصر را برانداختند، سیاست خصمانه علیه غزه ادامه یافت. تنها تفاوت این بود که غزه به‌صورت مهره‌ای در بازی‌های سیاست جمهوری متحده عربی ناصر به‌کار گرفته شد. مجموعه سه عامل از دست دادن مزارع و مراتع، سیل عظیم پناهندگان، و سیاست‌های خصمانه مصر، مانع تحولات و توسعه اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی غزه و حفظ و بازتولید ساختارهای سنتی شد.

اوضاع اما در کرانه باختری که تحت کنترل کشور تازه تأسیس (ماوراء) اردن درآمده بود به‌شکل دیگری رقم خورد. امیر عبدالله که در بلندپروازی خود امید زنده‌کردن طرح «سوریه بزرگ» را در سر می‌پروراند، به الحاق کرانه باختری دست زد و به همه پناهندگان فلسطینی که جمعیت‌شان به‌مراتب از پناهندگان به غزه بیشتر بود، حق شهروندی اردن را داد. با آن‌که بسیاری از آن‌ها در اردوگاه‌های پناهندگی زندگی می‌کردند، وضع بهتری از هموطنان پناهنده غزه داشتند. آن‌ها آزادی بیشتری برای رفت‌وآمد و دسترسی به شهرهای بزرگی چون اورشلیم شرقی و خود اردن داشتند و از ساختارهای نسبتاً پیشرفته‌تری بهره‌مند می‌شدند. به این ترتیب، متمایز شدن این دو منطقه فلسطینی از این دوره شدت بیشتری گرفت.

در پی اشغال هر دو منطقه به دست اسرائیل در ۱۹۶۷، سیاست اولیه اسرائیل این بود که غزه را به خاک خود ملحق سازد، و کرانه باختری را هم‌زمان با ایجاد چند ناحیه پراکنده فلسطینی با اردن تقسیم کند، و بقیه منطقه از جمله دره حاصلخیز رود اردن و تمامی کناره رود اردن و ساحل بحرالمت را به‌جز یک راه ارتباطی بین ناحیه‌های فلسطینی و اردن، به خاک اسرائیل ملحق کند (طرح آلن). اما از آن‌جا که از سرانجام اردن و ملک حسین اطمینان نداشت، از این کار منصرف شد و برای جلوگیری از ایجاد یک منطقه به‌هم‌پیوسته فلسطینی در کرانه باختری، طرح‌های دیگری را از جمله طرح درابلس (رئیس بخش شهرک‌های سازمان صهیونیسم جهانی) و بعداً شارون، مبتنی بر ایجاد شهرک‌های یهودی در ارتفاعات مشرف به شهرها و روستاهای فلسطینی، و ایجاد نواحی پراکنده و غیرمتصل فلسطینی، مد نظر قرار داد. با آن‌که هیچ‌یک از این طرح‌ها رسماً به تصویب نرسید، اما بسیاری از بخش‌های آن‌ها در عمل و به‌تدریج اجراء شد، و مبنای تمایز طرح‌های شکست‌خورده «صلح» قرار گرفت.

اسرائیل در غزه، که یکبار دیگر آن را قبلاً در جریان جنگ سوئز در ۱۹۵۶ اشغال کرده بود، با مقاومت سرسختانه‌تری از جانب فلسطینی‌ها مواجه شد و سیاست سرکوب‌گرانه بسیار خشن‌تری را پی‌گیری کرد؛ از جمله تبعید پاره‌ای مبارزان و حتی انتقال اجباری پاره‌ای پناهندگان به صحرای سینا (که آن‌جا را نیز پس از جنگ شش‌روزه اشغال کرده بود). هم‌زمان به ایجاد شهرک‌های یهودی در نقاط ستراتیژیک و نقاط حاصلخیز در ساحل مدیترانه اقدام کرد. شهرک‌نشینان یهودی با جمعیتی معادل کمتر از یک‌درصد جمعیت غزه، حدود ۳۰ درصد زمین‌های غزه را تحت کنترل درآوردند. تمامی منابع آب نیز تحت کنترل اسرائیل قرار گرفت. اسرائیل در مواردی با کمک فنودال‌های غزه اجازه داد که اداره امور برخی شهرداری‌ها و دهات فلسطینی را به عهده خود آن‌ها واگذارد، و زمانی که این سیاست با ناکامی روبه‌رو شد، مستقیماً این امور را به دست حکومت نظامی اسرائیلی بازگرداند. غزه توسعه‌نیافته، فقرزده، کم‌سوادتر، و مذهبی‌تر باقی ماند، و بیش از پیش به اعانه‌ها و کمک‌های خارجی و سازمان او‌ن‌رو (سازمان امداد و کار سازمان ملل) وابسته ماند.

در کرانه باختری نیز سیاست سرکوب خشن مقاومت، محدودکردن رفت‌وآمد، کنترل منابع آب، ویران‌کردن خانه‌ها، مصادرهٔ املاک و از همه مهم‌تر ایجاد شهرک‌های یهودی اعمال شد، اما اوضاع تا حدی با غزه متفاوت بود. اول آن‌که ساختارهای نسبتاً پیشرفته‌تری در کرانه باختری موجود بود، فلسطینی‌های این ناحیه تحصیل‌کرده‌تر بودند و به همان روالی دوران اشغال به دست اردن اجازه یافتند که امور شهرداری‌ها و دهات خود را - جز در مواردی - اداره کنند. بخشی از سیاست آگاهانهٔ اسرائیل در کرانه باختری - و نیز در غزه - وابسته‌کردن هرچه بیشتر اقتصاد مناطق فلسطینی به اسرائیل بود. با از دست رفتن بخش وسیعی از زمین‌های کشاورزی و بسته‌شدن بسیاری از کارگاه‌های صنعتی، بخش فزاینده‌ای از فلاحین و کارگران فلسطینی چاره‌ای جز یافتن کار روزانه در اسرائیل و شهرک‌های یهودی نیافتند. این وضع با ادامه و تشدید حرکت‌های تروریستی و حملات انتحاری در داخل اسرائیل تغییر کرد. در سراسر کرانه باختری، اسرائیل با ساختن دیوار از یک سو مانع این حملات فلسطینی شد و از سوی دیگر به همین بهانه سرزمین‌های بیشتر فلسطینی فراسوی «خط سبز» را به خاک خود ملحق کرد. در غزه نیز راه‌های عبور و خروج را کاملاً بست.

تشدید تمایزها

در این دوران در هر دو ناحیه فلسطینی مقاومت عمدتاً از سوی نیروهای سکولار و چپ فلسطینی در جریان بود. اما اسرائیل به‌زودی متحدی در میان فلسطینی‌های خشک‌مذهب که مخالف نیروهای سکولار و مترقی بودند، برای خود یافت. "مجمع‌الاسلامیه"، یک سازمان به‌ظاهر خیریه وابسته به اخوان المسلمین غزه در دههٔ ۱۹۷۰ کمک‌های دست‌و‌دل بازانه‌ای از اسرائیل برای ایجاد مدارس، مساجد و کلینیک‌های متعدد دریافت کرد. سال‌ها بعد و درست قبل از انتفاضهٔ اول در ۱۹۸۸، سازمان حماس و جهاد اسلامی، دو دشمن بنیادگرای مذهبی از همین سازمان خیریه که دیگر سراسر غزه را پوشانده بود، پدیدار شدند.

پس از توافقنامه‌های اسلو در ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵، تغییرات عمده‌ای، به‌ویژه در کرانه باختری رخ داد؛ از جمله ایجاد یک شبه‌دولت فلسطینی، رشد فزایندهٔ نهادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و هنری فلسطینی، ایجاد نهادهای غیردولتی (ان‌جی‌او)، و رشد یک طبقهٔ متوسط جدید. کرانه باختری، کم‌وبیش آرام ماند. اما غزه با جمع بزرگتری از مردمان فق‌رزه، بی‌امید، بیکار، و رادیکال‌تر و عمدتاً تحت‌نفوذ سازمان‌های بنیادگرای حماس و جهاد اسلامی به مقابله با اسرائیل ادامه داد و سرانجام دولت شارون را به این تصمیم‌گیری کشاند که غزه را به‌شکل یک جانبه ترک و شهرک‌های یهودی غزه را به زور تخلیه و به اسرائیل و کرانه باختری منتقل کند.

به‌دنبال موفقیت انتخاباتی حماس، ورودش به دولت خودگردان فلسطین و سرانجام کودتایش که به کنترل کامل دولت در ۲۰۰۷ در غزه منجر شد، دو برخورد متفاوت اسرائیل به این دو منطقه فلسطینی به‌مراتب آشکارتر شد. در نتیجهٔ بستن کامل مرزهای زمینی، هوایی و دریایی غزه، این منطقه فق‌رزه‌تر شد و مردم غزه به سازمان حماس و جهاد اسلامی بیش از پیش وابسته شدند. محبوبیت حماس از این‌رو نبود که غزه‌ای‌ها ناگهان مسلمانانی بنیادگرا و دواشته شدند. در واقع بسیاری از مردم غزه مخالف سیاست‌های واپس‌گرایانه، خشن، و آشکارا ضد سامی حماس بودند. من خود در اوایل دههٔ ۲۰۰۰ از نزدیک برخوردهای مرتجعانهٔ اعوان و انصار حماس علیه دانشجویان و استادانی که با حماس توافقی نداشتند و نیز علیه زنان آن منطقه را شاهد بودم. محبوبیت حماس از آن نظر بود که با اسرائیل که مردم غزه به حق آن را مسؤول همهٔ بدبختی‌های خود می‌دانستند، می‌جنگید. اما از آن مهم‌تر، با تضعیف دولت خودمختار فلسطین در غزه و کاهش امکانات سازمان اونروا، که تأمین مالی آن از سوی دولت‌های دست‌راستی همچون دولت کانادا، به درخواست اسرائیل، محدود شده بود، مردمان غزه بیش از پیش به کمک‌های خیریهٔ سازمان حماس - که از

سوی دولت‌های اسلام‌گرای خاورمیانه و اسلام‌گرایان رادیکال عربستان سعودی و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس حمایت می‌شد - وابسته کرد. بسیاری از مادران غزه‌ای حامی حماس شدند چرا که تنها منبعی بود که شیر خشک کودکان‌شان را تأمین می‌کرد.

مقابله‌های بعدی حماس و پرتاب موشک به اسرائیل، سیاست ویران‌گر ایانه اسرائیل در مورد غزه را قاطع‌تر کرد و در چند نوبت در ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، و ۲۰۱۲ با بمباران وسیع شهرها و زیرساخت‌ها، و کشتن و زخمی کردن هزاران زن و مرد و کودک، به تنبیه دسته‌جمعی مردمان غزه دست زد. همچنین با کاهش مرز دریائی غزه نه تنها فلسطین را از دسترسی و استفاده از ذخایر گاز طبیعی کشف شده در ساحل مدیترانه محروم کرد، بلکه امکان ماهی‌گیری را نیز به شدت محدود ساخت. بمباران‌ها و کشتاری که در هفته‌های اخیر جریان داشت، ادامه همان سیاست است.

در کرانه باختری اما اوضاع متفاوت است. رام‌الله، مرکز اداری و اقتصادی دولت خودمختار فلسطین، که حال رسماً خود را دولت فلسطین می‌نامد، با ساختمان‌های اداری، آپارتمان‌ها، هتل‌ها، رستوران‌ها، و بوتیک‌هایش به سرعت در حال رشد است. کموبیش در هفت شهر دیگر فلسطینی که تحت کنترل دولت خودمختار است، همین وضع را شاهدیم. شهرک‌های متعددی نیز در حومه شهرهای کرانه باختری در حال ساخت و بهره‌برداری‌اند. اکثریت ۱۵۵ هزار کارمند دولت خودگردان، و اغلب کارکنان سازمان‌های مردم‌نهاد (ان. جی. او) که با کمک کشورهای خارجی ایجاد شده‌اند، که کلیت طبقه متوسط جدید فلسطینی را تشکیل می‌دهند، در این مناطق شهری زندگی می‌کنند.

رشد سریع طبقه متوسط و تغییرات ساختی دیگر، تأثیرات اجتماعی و سیاسی متعددی را به همراه آورد. جامعه فلسطین که زمانی عمدتاً مبتنی بر کشاورزی بود، هم اکنون تنها ۱۱.۵ درصد از جمعیت ۱۵ ساله به بالا را در این بخش به اشتغال گرفته و بخش خدمات با ۳۶.۱ درصد بزرگترین بخش نیروی کار را در برمی‌گیرد. ادامه حیات این بخش‌ها و دیگر بخش‌های ساختمان و صنعت و تجارت تمامی مبتنی بر حفظ رابطه غیرخصمانه با اسرائیل است. اسرائیل با بستن راه‌های ورود و خروج کرانه باختری می‌تواند این بخش‌ها را به نابودی بیشتر بکشد. پیچیدگی و موقعیت متناقض طبقه متوسط جدید نقش بسیار مهمی را در اوضاع سیاسی فلسطین ایفاء می‌کند. از یک سو تمامی حرفه‌ها، از پزشکان و حقوق‌دانان تا استادان، معلمان، مدیران، و نیز تمامی روشنفکران و هنرمندان مترقی را که هیچ جامعه مدرن و نیز یک دولت واقعی فلسطینی بدون وجود آن‌ها ممکن نیست، در بر می‌گیرد. از سوی دیگر این اقشار، نظیر هم‌طبقه‌های خود در دیگر کشورها و خلاف بسیاری از هموطنان غزه‌ای‌شان، چیزهای بسیاری دارند که نگران از دست دادن‌شان باشند. با آن‌که همه آن‌ها از ادامه اشغال و تحقیرهایی که اسرائیل به آن‌ها روا می‌دارد، سخت منجرند، اما نگران شغل و اشتغال، تحصیل کودکان‌شان، پرداخت قسط منزل‌شان و بسیاری دلوپسی‌های نمونه‌وار طبقه متوسط هستند، و از این‌رو سیاست محتاطانه‌ای را دنبال می‌کنند.

افت رادیکالیسم در کرانه باختری، همانطور که در مقاله دیگری نیز اشاره کرده‌ام، دلیل دیگری نیز دارد و آن تجربه‌ای است که از انتفاضه دوم دارند، زمانی که در ۲۰۰۲ اسرائیل رام‌الله را دوباره اشغال کرد، آب و برق شهر را قطع، و با تانک و بولدوزر ساختمان‌ها و زیرساخت‌ها را نابود کرد و البته اهالی کراه باختری تجربه غزه را در سه نوبت یورش قبلی اسرائیل و در حال حاضر دارند. بهرغم این واقعیات، امکان انتفاضه سوم به کلی منتفی نیست و برحسب میزان شدت گرفتن تضاد های ناشی از اشغال، می‌تواند محتمل باشد. جمعیت جوان فلسطین که ۷۰ درصد آن زیر ۲۹ سال دارد، درصد بالای بیکاری جوانان و نومییدی بیش از یک میلیون دانش‌آموز و دانشجویی‌تواند امکان بالقوه‌ای برای یک قیام دیگر با عواقبی بسیار خطرناک باشد.

مادام که فلسطینی‌های کرانه باختری تسلیم شرایط تحمیلی دولت دست‌راستی اسرائیل باشند، می‌توانند در محدوده‌های تعیین‌شده به زندگی خود ادامه دهند، حتی پیشرفت‌هایی نیز داشته باشند. اگر از نظر اسرائیل دولت خودمختار فلسطین

وظیفه خود را، که بخشی از آن حفظ آرامش کرانه باختری و امنیت اسرائیل است، بهدرستی انجام دهد، به عبارت دیگر به نوعی نقش دولت مستعمره را بازی کند، می‌تواند رشد و توسعه یابد و از دولت‌های غربی طرفدار اسرائیل کمک دریافت کند. گفتنی است که از ۱۵۵ هزار نفر کارکنان دولت خود مختار فلسطین، ۶۶ هزار نفر یا حدود ۴۲ درصد کارکنان در واحدهای پولیس و امنیتی مشغول به کارند، و این بالنسبه یکی از بزرگترین نیروهای پولیس و امنیتی جهان است. اما اگر این دولت و نیز فلسطینی‌های کرانه باختری دولت اسرائیل را به طور جدی به نبرد فراخوانند، و سیاست‌های ادامه اشغال سرزمین‌شان را نپذیرند، به مقابله جدی با توسعه شهرک‌های یهودی پردازند، بر اورشلیم شرقی به عنوان پایتخت خود، و نیز بر حل عادلانه مسأله پناهندگان فلسطینی پافشارند، و سهم عادلانه‌تری از آب منطقه را طلب کنند، آن‌گاه سرنوشت غزه در انتظارشان خواهد بود.

اصلاً دور از تصور نیست که غزه نیز می‌توانست وضعیتی کمابیش مشابه کرانه باختری داشته باشد. اما این هرگز نه جزئی از سیاست دولت‌های دست راستی اسرائیل بود و نه جزئی از سیاست حماس و جهاد اسلامی. همان‌طور که حماس به نوعی برای بقای خود به اسرائیل نیازمند است، دولت دست راستی اسرائیل سخت به حماس نیاز دارد تا به بهانه آن سیاست‌های توسعه طلبانه، مصادره سرزمین‌های بیشتر فلسطینی و جلوگیری از ایجاد یک دولت واقعی فلسطینی را، تحت عنوان اسرائیل همیشه در خطر، توجیه کند. درست قبل از آغاز جنگ اخیر غزه، محبوبیت حماس در پائین ترین سطح بود، منابع مالی اش کاهش یافته بود، و به روی کار آمدن یک دولت متخاصم در مصر و بسته شدن تونل‌هایی که غزه را به صحرای سینا و مصر متصل می‌کرد، مشکلاتش را دو چندان کرده بود، و حتی قادر نبود حقوق عقب افتاده هزاران کارمند خود را بپردازد. این در حالی بود که ۳۷ هزار نفر کارکنان دولت خود مختار فلسطینی در غزه حقوق خود را مرتباً از رام‌الله دریافت می‌کردند. توافق غیرمنتظره حماس با فتح برای ایجاد دولت وحدت ملی، خود نشانی از ضعف حماس بود.

اگر نتائیا هو و ائتلاف دست راستی افراطی اش به دنبال صلح واقعی بودند، قاعدتاً اعلام این وحدت را گامی در راه مذاکرات جدی صلح می‌دیدند و به آن خوش آمد می‌گفتند. اما قتل بی‌رحمانه سه جوان شهرک نشین یهودی در کرانه باختری، و کشتن بی‌رحمانه‌تر یک جوان فلسطینی، فرصت مناسبی به دست اسرائیل داد تا از تنگنایی که در آن قرار گرفته بود، خود را بیرون کشد، و جنگ وحشتناک غزه، بمباران‌ها و کشتار مردم غزه، و راکت پراکنی‌های حماس را در پی داشت. حماس نیز از همین فرصت استفاده کرد و بهرغم هزینه‌های وحشتناک انسانی و زیرساختی، و کم‌توجه به این هزینه‌ها، به مقابله ادامه داد. هم ائتلاف نتائیا هو تحت فشار افکار عمومی جهان، خود را از خطر صلح با فلسطین نجات داد و هم حماس محبوبیت خود را تا حدودی در غزه، و در بین بسیاری هواداران ناآگاهش در سراسر جهان بازیافت.

آیا راه حل سومی وجود دارد؟

واضح است که هر دو گزینه‌ی تحمیلی به فلسطینی‌ها، به درجات مختلف، بسیار رقت‌انگیز است، و این وضعیت قابل دوام نیست. بدون یک فشار جدی، دولت دست راستی اسرائیلی و متحدانش در داخل و خارج به خواست‌های به حق فلسطینیان پاسخ نخواهند داد. فلسطینی‌های داخل کرانه باختری، غزه و اسرائیل به تهنائی قادر به پیش بردن این خواست‌ها نیستند. اگر کرانه باختری به طور جدی به مقابله با اسرائیل برخیزد، سرنوشتش نظیر غزه خواهد بود. فلسطینی‌ها نیز متحد نیستند، و ما حال با واقعیت تلخی روبه‌رو هستیم که پاره‌ای جریانات از نظر تاریخی مترقی فلسطینی حامی جریاناتی از جمله حماس و جهاد اسلامی شده‌اند. بسیاری از فلسطینی‌های ثروتمند خارج از منطقه نیز که امکانات فراوانی دارند، کاری جز ساختن ویلاهای تابستانی در دهات قبلی خود انجام نمی‌دهند.

برای رسیدن به خواست‌های به حق خود و ایجاد صلحی عادلانه و پایدار، فلسطینی‌ها به دو نیروی خارجی نیاز دارند؛ یکی جامعه جهانی و دیگری گروه‌ها و نیروهای مترقی و طرفدار صلح اسرائیلی. در سطح جهانی، با آن‌که ابتکارهایی از جمله "بی. دی. اس" (تحریم، بیرون کشیدن سرمایه‌ها از اسرائیل) موفقیت‌هایی داشته، اما نمی‌تواند به جنبشی نظیر مبارزه علیه آپارتاید افریقای جنوبی تبدیل شود، چرا که کمک‌های مالی عمده به اسرائیل از سوی دولت امریکا و بنیادگرایان مسیحی و یهودی جهان تأمین می‌شود و واضح است که آنها به جنبش تحریم نخواهند پیوست. ابتکارهای جدیدی توأم با آموزش و آگامسازی‌های مؤثرتر در کشورهای غربی لازم است. در مورد نیروهای مترقی اسرائیلی، با آن‌که هم اکنون بسیار تضعیف و ساکت شده‌اند، هنوز عامل بسیار مهمی در حمایت از خواست‌های به حق فلسطینی‌ها هستند. صلح عادلانه و واقعی زمانی میسر می‌شود که اکثریت مردم اسرائیل یک دولت طرفدار صلح را جایگزین دولت(های) دست‌راستی و تندرو کنند و نیز فلسطینی‌ها با وحدت عمل یک دولت سکولار و دموکراتیک خواهان صلح به‌وجود آورند.